

آخرین سفر شاهنشاه ایران

قسمت دوم

اعاد حقوقی خروج شاهنشاه از کشور

امیر فیض حقوقدان

در مقدمه این تحریر این تصدیق بجاست که اگر موضوع مورد بحث و نقد در بُعد محدودی قرار نداشته باشد بحث به حاشیه هائی وارد میشود که مرتباً از موضوع اصلی دور میشود از این جهت است که این تحریر مسئله و بحث خروج شاهنشاه از کشور را به ملاحظات حقوقی و ملاحظات عمومی پیوند میزند.

ملاحظات حقوقی

تکلیف قانون. بهنگام مسافرت شاه

قسمت اول بحث آخرین سفر شاهنشاه ایران، به قصد و نیت شاه در سفر به خارج از کشور اختصاص یافت اکنون این ملاحظه بجاست که آیا پادشاه برای مسافرت به خارج نیاز به اجازه دولت و مجلس رادارد یا خیر؟ و در هر حال چه تکلیفی راقانون اساسی برای مسافرت شاه مقرر کرده است.

قانون اساسی مشروطیت ایران مسافرت شاه را به خارج از کشور مقید به قید قانونی نکرده است و در قسمت آخر اصل ۴۲ متمم با ذکر عبارت «پادشاه میتواند در موقع مسافرت و در غیاب خود شورائی برای امور کشور انتخاب و یانایب السلطنه انتخاب نماید.....» پادشاه را مخیر در انتخاب شورای سلطنت و یا انتخاب نایب السلطنه نموده است. هر چند واژه میتواند، دلالت بر اختیار دارد نه الزام ولی سنت مشروطیت ایران تشکیل شورای سلطنت را برای مواقع خاص و از جمله مسافرت شاه به خارج رعایت کرده است.

همانطور که اسناد سیاسی نشان میدهد قبل از مسافرت شاه به خارج شورای سلطنت بنا بر سنت مشروطیت تشکیل گردید بنابراین بهنگام مسافرت شاه به خارج ملاحظات حقوقی سنت مشروطیت کاملاً رعایت شده است و لذا نفس مسافرت شاه به خارج از کشور نمیتواند ایجاد مسئولیت کند زیرا که مسئولیت ناشی از عدم رعایت قانون است.

ملاحظات عمومی

مقصود از ملاحظات عمومی توجهات مردم و باور و انتظارات آنها به موضوع است، گرچه قانون خلاف آنرا تقریر کرده باشد و در تطبیق مورد با خروج شاه از کشور، این پرسش میتواند جنبه ملاحظات عمومی داشته باشد که در شرائط غیر عادی و آشوب سال ۵۷ شاه نیابستی کشور را ترک میکرد. همینجا این یادآوری بجاست که در جریان شورش ۵۷ عده قلیلی لزوم حضور شاه را در کشور عنوان میکردند اکثریت مردم رویه سکوت را برگزیده بودند و قلیلی هم اصرار در رفتن شاه از کشور را برای همیشه داشتند، در چنین مواردی نمیتوان به این اغتشاش فکری و خواسته های درهم و معارض، عنوان ملاحظات

عمومی داد و مصدر ملاحظات عمومی راملاک قضاوت قرارداد و برای تمیز درست باید به سنت و قانون و تکالیف شاه رجوع کرد زیرا قانون است که رافع گفتگوهاست.

شاهنشاه و امنیت کشور

آیا حفظ امنیت داخلی کشور پادشاه بوده است؟ که بتوان گفت «مکلف تکلیف برقراری آرامش، کشور را ترک کرده بود»

برطبق قانون اساسی و قانون تشکیل وزارت کشور برقراری نظم و امنیت در کشور و دستگیری اخلال گران بطور کلی اعم از مسلح و غیرمسلح پادشاهی زیر نظر وزارت کشور و در استانها زیر نظر استانداران و در شهرها فرمانداری و در بخشها زیر نظر بخشداران است و شاهنشاه و ارتش هیچ تکلیفی و وظیفه ای در اعاده نظم و آرامش ندارند ولی هرگاه وزارت کشور احساس کند که قوای شهریاری کافی برای اعاده نظم نیست بپیشنهاد وزارت کشور و تصویب مجلس، حکومت نظامی برقرار میشود و برای هر شهر یک فرمانده نظامی تعیین میشود و جمع این فرمانداران زیر نظر دولت انجام وظیفه میکند، نکته در معرض توجه این است که نظامیانی که از ارتش در اختیار حکومت نظامی و دولت قرار می گرفتند تحت فرماندهی ارتش و شاه نبودند بلکه در اختیار دولت عمل میکردند بنابراین شاه و ارتش چه بصورت مستقیم و یا غیر مستقیم در موقعیت فرماندهی برای حفظ و اعاده امنیت شهری نبودند.

موقعیت شاه در کشورداری

با توضیحی که در بالا عرض شد ممکن است این تصور از تحریر برآید که پادشاه بطور کلی در تامین امنیت کشور، ذریب نیست این چنین برداشتی از تحریر بالا عجولانه است.

تحریر میگوید مسئولیت شاه در تامین امنیت کشور همانند مسئولیت در سایر امور مربوط به کشور است یعنی شاه فقط تکلیف و وظیفه قانونی دارد که هیئت دولت را برای کشورداری انتخاب و به مجلس معرفی کند (اصل ۴۶) ولی همانطور که میدانید این اصل در طول مشروطیت محدود به انتخاب و معرفی نخست وزیر از طرف شاه گردید و انتخاب وزراء در اختیار نخست وزیر قرار گرفت که بعد از تحصیل رای اعتماد مجلسین بوظائف حکومتی عمل میکردند.

لذا نقش شاهنشاه ایران در تامین امنیت و سایر امور فرهنگی و معاشی و مالی و غیره

فقط در حد معرفی نخست وزیر به مجلس بود و اگر نخست وزیر رای اعتماد نمیآورد یک شخص دیگری را شاه معرفی میکرد پس به مجرد اینکه نخست وزیر منتخب شاه از مجلس رای اعتماد گرفت شاه بوظیفه قانونی و سنتی خود در تامین امنیت و مسائل رفاهی و غیره عمل کرده است.

اگر ناظر بودیم که شاهنشاه در فرودگاه آنقدر تاخیر پرواز داشت تا مطمئن گردد که بختیار نخست وزیر رای اعتماد گرفته از این جهت بود که اگر مجلس به بختیار رای اعتماد نمیداد وظیفه شاه ناتمام و کشور بدون نخست وزیر و هیئت دولت میگردید، باتوقف شاه در فرودگاه آخرین اقدام قانونی شاه در تامین امنیت و اداره امور مملکت بپایان رسید و با شرفیابی بختیار نخست وزیر و گفتگوی شاهنشاه با او تشریفات که سنت مشروطیت در مسافرتها شاه به خارج از کشور معمول میداشت رعایت گردید.

شرط بختیار برای قبول نخست وزیری دامن به مسافرت شاهنشاه به خارج و تشکیل شورای سلطنت و موافقت شورای سلطنت با حضور بختیار به این معنی و مفهوم است که نخست وزیر و هیئت دولت او در تامین امنیت کشور نیازی به حضور مادی و معنوی پادشاه نداشته اند حتی شاهنشاه قدرت مادی و قانونی خور ابر ارتش نیز در اختیار بختیار قرارداد و بختیار به همان تفویض اختیار ارتش به بختیار، در هفتم بهمن ۵۷ گفت «هیچ نخست وزیری قدرت او را در ارتش نداشته است» و قره باغی هم متعاقبا حمایت ارتش را از بختیار به اطلاع عامه رسانید.

صراحت اصل چهل و چهارم متمم به اینکه وزراء دولت در هرگونه امور مسئول مجلسین هستند و قسمت اول همان اصل که پادشاه را از مسئولیت میرا دانسته نشان میدهد که مسئولیت تامین امنیت کشور بادولت است نه شاه.

نگاهی به سوگند سلطنت در اصل سی و نهم نشان میدهد که وظائف پادشاه در مورد کلی و مشخص، احصاء شده است. حفظ استقلال - حراست از حقوق ملت - نگرانی از قانون اساسی - ادامه سلطنت طبق قانون اساسی و ترویج مذهب شیعه اثنی عشری.

خود پرسی فرمایید آیا باین محدودیت حقوق شاه خاصه تعهد به ترویج مذهب شیعه و ماهیت شورش

۵۷ شاه چه میتواند بکند جز اینکه با آن قدرتهائی که این آشوب را برپاساخته اند و درست به حساسترین نقطه آسیب پذیری یعنی جامعه تشیع جنگ انداخته اند مذاکره کنند و ختم غائله را از ایشه ممکن سازند، مگر نه این بود که سفرای انگلیس و آمریکا و شخصیت های داخلی و خارجی مسئله ایران را سیاسی میدانستند خوب اگر شاه به مسئله سیاسی بودن شورش ۵۷ اهمیت نمیداد و عزیمت به خارج را برای گفتگو با سران کشور آمریکا و شرکت های نفتی لازم نمیدانست تاریخ به او نمیگفت «نابودی کشورش را به رنج سفر به خارج ترجیح داد»

قدرت در حد قانون

در یکی از مصاحبه ها مصاحبه کننده از شاهنشاه ایران این پرسش را مطرح میکند که «قدرت شاهنشاه در کدام حدود میشود» شاهنشاه میگوید «قدرت من در مرزهای قانون متوقف میشود» (کتاب شاهنشاه صفحه ۱۲۷)

هیچ قانونی حتی تفسیر بردار و یاسنت مشروطیت به پادشاه تکلیف و حتی اختیار نداده که در امری که در صلاحیت دولت است دخالت کند که شورش ۵۷ را بتوان به آن گره زد، کسانی ادعا دارند که علیرغم حکم قانون اساسی در عدم مداخله شاه در اقتدارات دولتی، شاه رعایت آنرا محترم نمیدانست. چنین ادعائی را اعلیحضرت هم در گذشته گهگاهی اظهار فرموده اند ولی اینها همه شنیده هاست و واقعیت و حقیقتی که نقض قانون اساسی را شهادت بدهد نیست، و این حاشیه تکراری را بازگو کنم که این سرباز با وجود درخواست از دبیرخانه اعلیحضرت و نویسندگانی که ادعای دخالت شاه در امور دولت را ساز کرده اند هیچ یک، موردی از ادعای خودشان را ارائه نداده اند و بارها و بارها این مطلب را عنوان و تجدید کرده ام ولی یک مدعی از هزاران، تن به ادعان داده است متأسفانه این عادت ما و بطور کلی انسان هاست که شنیده هارا منتقل کنیم و به آثار و مسئولیتهای وجدانی و اخلاقی آنها توجهی نداریم.

نخواهیم که ادعا میکردند و حالیه هم میکنند که چرا شاه شورشیان را قلع و قمع و امنیت را برقرار نکرد فراموش نکنند که شاه مظهر امنیت هست ولی برقرار کننده و حافظ امنیت دولت است، برای پادشاه مجازات کردن مردم نادانیکه میخواهند دستاوردهای کشور را برباد بدهند، تکلیف نیست ولی برای دولت هم حق است و هم وظیفه.

آنجا که شاهنشاه گفته اند: «یک پادشاه حق ندارد تاج و تخت خود را به قیمت ریختن خون هموطنانش حفظ کند» قانون را بازگو میکنند و حد قانونی شاه را که نمیتواند از آن عبور کند میگوید.

مرد نداشتیم

صرف نظر از مشکلات بین المللی و مسئله شرکت های نفتی که زیر بنا و علت شورش ۵۷ بود و خود بحث مفصل و مستندی است مشکل بزرگتری که خارجیان را در حمایت از شورش و امیدوار ساختن آنها را بموفقیت ترغیب میکرد نبودن مرد در دولت ایران بود.

آری ما قانون امنیت اجتماعی داشتیم - نیروهای مسلح و افراد مجرب داشتیم - سازمان اطلاعات داشتیم - روحیه همگانی اطاعت از قانون وجود داشت - پول و امکانات مادی فراوان هم داشتیم - دستگاه رادیو و تلویزیون هم داشتیم - دولت و مجلس هم داشتیم - ریشه شورش را هم میشناختیم و میدانستیم که اگر در مقابل شورشیان دولت مقاومت کند

خارجیان در برنامه هایشان تجدید نظر میکنند و ایران را به گورستان تاریخ نخواهند توانست که بفرستند ولی اتکاء بنفس نداشتیم = آدم معتقد نداشتیم = مردثابت قدم و استوار نداشتیم = مرد کاردان نداشتیم ولی مرد کاربر نداشتیم = دولت نداشتیم ولی دولت مرد قانون نداشتیم.

دولت مرد قانون از شاه نمیپرسد که باشورشیان چکنم- دولت قانون بشاه شرط و بیع نمیکند - دولت قانون دست به دامان سفیر آمریکانمیشود، دولت مرد قانون وقتی دید که هنگامه برخلاف قانون اساسی در جریان است در راه حرمت قانون سخنگیر میشود، قانون را برای مردم میخواند و به آنها تفهیم میکند و اگر مقاومت کردند راهی زندان میشوند و اگر به آتش سوزی و خرابکاری دست بردند با گلوله آنها را ساکت میسازد.

این دولت نیست که این قدرت نمائی را، لازم میداند بلکه این ملت است که اراه واقعی اش بصورت قانون به جریان افتاده است.

ایکاش که فقط دولت مرد قانون نداشتیم مانحست وزیری داشتیم که قابل تشبیه به یک مهره هرز در یک پیچ استوار بود یک مهره هرز چه چیزی رامیتواند نگهدارد که دولت بختیار کشور را نگه دارد درست در روزهای که مملکت میسوخت بختیار در مصاحبه بارادیوتلوویزیون ایران گفت:

« نقش حضرت آیت اله خمینی چه از نظر روحانیت و چه از نظر مملکت بسیار مهم است و آنچه را که ایشان میخواستند بنده بیش از سه چهارم آنرا عملی ساخته ام در یک فرصت کوتاه و اگر مایل باشند باقی این برنامه اجرا شود باکمال میل آنها را انجام خواهم رسانید»^۱

نامردی وعدم اعتماد

شاهنشاه ایران در یکی از مصاحبه هایشان در خارج از کشور میفرماید: «یکی از اشتباهات من این بود که به کسانی اعتماد کردم که لیاقت آنرا نداشتند».

خیلی حرف بزرگی است باید بازش کرد تا معنای آنرا گرفت.

به آمریکا اعتماد کرد که آن کشور نامرد و رفیق کُش ابتدا از پشت باتوطنه مسافرت به مصر و بعد از روبرو و در کمال وقاحت بشاه و موجودیت ایران خنجر زد و ایران را به گورستان تاریخ فرستاد.

اعتماد به نخست وزیری کرد که نامرد نامردان بود ولی چه میتوانست بکند که مجلس به او رای اعتماد داده بود البته که شاه نمیدانست که او چه تخمه حرامی است و این واقعیت بعدها بنا بر اظهارات خود بختیار کشف شد.

اعتماد به افسرانی کرد که فرق بین سوگند وفاداری به شاه و سلطنت را بانوشیدن یک کاسه آب سقاخانه یکی میدانستند.

اعتماد به مراجع تقلیدی مانند شریعتمداری داشت که خود را طرفدار شاه، و سلطنت را رکن لازم حفظ اسلام و تشیع میدانست و اولین آخوندی بود که شاه را طاغوت خواند که حکم و فتوای قیام علیه شاه را داشت.

اعتماد به کشورهای غربی داشت که در نهان دشمن واقعی پیشرفت و ترقی ایران بودند.

اعتماد به ارتشی داشت که شاهنشاه در مصاحبه ای گفته اند: «یک دریک ملیونیم احتمال خیانت ارتش را نمیدهیم» ولی رئیس ستاد چنین ارتشی عباس قره باغی بود که ناپاکی و خیانت به ارتش و شاه و کشور را با اعلامیه بیطرفی ارتش نشان داد.

^۱ - معلوم نیست او نخست وزیر «آیت الله» بود، نخست وزیر گوش بفرمان دولت های بیگانه یا نخست وزیر قانون مشروطه...؟ ح- ک

آری اگر دولت‌های زمان شورش مرد بودند عامل و وابسته به خارجیان نبودند و مقاومت میکردند سیاست آمریکا و انگلستان و شرکتهای نفتی در حمایت از شورش تجدید نظر میشد زیرا هر مقاومتی طرف مهاجم رابه تفکر بیشتر و انتخاب راه تفاهم تشویق میکند بارها درسنگر ها آمده است که اگر بجای بختیارویا شریف امامی و از هاری یک گروهیان و یا یک میدان دار و بار فروش ولی وطن پرست و یکرنگ و معتقد به شاه و سلطنت بود آنچهان داغ موفقیت شورش ۵۷ را بدل خارجیان میگذاشت که ناچار شوند دست از مخالفت با ایران پادشاهی مترقی بردارند.

اعتماد به افرادی داشت که بظاهروطن پرست و ناسیونالیسم و درباطن یانوکریبیگانه بودند ویا فرصت طلب و بی بهره از وجدان. شاهنشاه ایران در این مورد بیانی دارند که التفات به آن، به این تحریر رونق توجه میدهد، میفرمایند:

«یکی از عواملی که مرابیش از هر چیز در این مدت رنج میداد همین نقش ریاکارانه و مزورانه و ننگین برخی از رجال سیاسی مابود که در پشت قیافه ظاهرالصلاح، هدفی جز تخریب و کارشکنی نداشتند.....»

یکی از رجال سیاسی که مشمول بیانات شاهنشاه است و این سرباز بمناسبت حرفه ام با او آشنائی داشتم ورنج بسیار آزارم میداد و بدین لحاظ میتوانم اظهار نظر کنم محسن یزشکیپور است، یادم هست مدتها برسرجمله (نظام شکوهمند شاهنشاهی) بایکی از همفکران خودش که او هم فعالیت سیاسی داشت کشمکش داشت و مدعی بود که عبارت مزبور ناشی از افکار و تقرب اعتقادی اوبه سلطنت است.

پهنگام تشکیل حزب رستاخیر، یزشکیپور رسماً اعلام کرد؛ «بمناسبت تشکیل حزب فراگیر رستاخیز ملت ایران دیگر ضرورت تاریخی حزب پان ایرانیسم پایان یافته و حزب پان ایرانیسم منحل میگردد»

این شخص که از خرمشهر بنماینده مجلس انتخاب شده بود قوی ترین پایگاه سلطنت در مجلس (یزشکیپور و دکتر عاملی و حزب اوبود)

همین شخص در اول شهریور ماه سال ۵۷ که هنوز شاهنشاه در ایران بود باتفاق ۶ نماینده دیگر مجلس به اسامی بنی احمد - مطهری - دکتر طیب - اخلاقپور - یزدی و ظفری برای اولین بار به تشکیل اقلیت در مجلس شورایی ملی مبادرت کردند و دولت آموزگار را بمناسبت مقاومت ناچیزی که در مقابل آشوبگران و آتش اندازان بیانکها و ساختمان های دولتی میکردند بسختی استیضاح کردند و آزادی خرابکاران را خواستار شدند این استیضاح که به سرپرستی محسن یزشکیپور معروف به طرفداری از سلطنت براه افتاد برآستی که قوام دولت و مجلس را در مقابل شورشیان گسست.

در تاریخ ۱۹ شهریور ۵۷ بالاچه برقراری حکومت نظامی، همین اقلیت برهبری یزشکیپور مخالفت کردند و این مخالفت او و رفقاییش در کنار استیضاح دولت پشتیبانی بزرگی بود برای ایجاد حقانیت شورش و شورشیان.

در تاریخ ۲۲ آذرماه ۵۷ اقلیت مزبور به رهبری یزشکیپور اعلام کردند که ساواک قصد دارد زندان اوین را به آتش بکشد؛ این دروغ و قیح در تمام رسانه های گروهی ایران و خارج انتشار یافت زیرا مرجع خبر هم نمایندگی مردم را داشت و هم حقوقدان بود، این خبر موجب تهیج مردم و گسترش عصیان علیه دولت و شاه گردید.

ایشان ۲۵ سال از رژیم شاهنشاهی ایران با عنوان «نظام شکوهمند شاهنشاهی یاد کرد و وقتی احساس کرد که غرب به جانبداری از ملاها برخواسته نظام شاهنشاهی تبدیل شد به نظام شکوهمند جمهوری اسلامی.

محسن یزشکیپور اولین نماینده مجلس بود که در مجلس نعره کشید و با شعار «مردی از آنطرف مرز هامیاید» مقدم ابلیس آدمخوار و ایران تباہ کن راستایش کرد و در همین سخنرانی بود که گفت سعادت و خوشبختی و آزادی در راه است.

اوجزء اولین گروه از نمایندگان مجلس بود که بدستور خمینی از نمایندگی مجلس استعفاداد و همو در روز سوم ورود ابلیس به تهران در مدرسه علویه دست خمینی را بعنوان بیعت با او بوسید.

محسن پزشکیپور در مرداد ماه سال ۵۷ چند تلگراف به گروه امل لبنان برای پیداکردن موسی صدر مخابره کرد که بعداً منتظری کار او را دنبال کرد.

محسن پزشکیپور همصدا با رجاله هاسافرت شاه رابه خارج فرار شاه و آنرا انتقام پلید شاه از ارتش و ملت خواند.

در حزب پان ایرانیسم رفتار پزشکیپور سخت مورد اعتراض بود و گروهی اورا ترک کردند ولی او بمناسبت موقعیت در مجلس همچنان از نام حزب استفاده میکرد در همین رابطه پزشکیپور بوسیله اعلامیه ای از اعضای حزبش خواسته بود که در روز ۲۲ بهمن سال ۵۷ به رقص و پایکوبی در خیابانها بپردازند.

پزشکیپور با عده ای از افراد حزبش یکجا در فرماند جمهوری اسلامی شرکت و رای دادند.

ایشان با نوشتن نامه هائی در جراند و توصیف خدمات خود به شورش ۵۷ بدستور خمینی از جریمه نقدی ایام نمایندگی معاف شد.

ایشان بعدا به خارج از کشور رفت تا همان دوروی و بی صداقتی که در ایران بکار بسته بود بکار بندد که ایرانیان خارج تحویلش نگرفتند و سرافکنده به ایران برگشت.

این نمونه ای بود از کسانی که شاهنشاه ایران از آنها مینالید که هم حقوقدان و وکیل بود و هم نماینده مجلس و هم رهبر حزب پان ایرانیسم طرفدار ایران شاهنشاهی تصور نکنید که پزشکیپور تنها بود در اسناد سفارت آمریکا میخوانیم: < شریف امامی توانست کتاب ماموریت برای وطنم راکه شاه تحریر میکرد قبل از اینکه آماده چاپ شود محرمانه نسخه ای از آنرا به سفارت آمریکا بدهد که سفارت از او بمناسبت این کار مهم تشکر کرده است > مولوی بیٹی دارد که وصف الحال آن نامردان کشور بر باده است.

اول ای جان دفع شرّ موش کن وانگهی در کار جمع گندم کوش کن

اجازه بدهید در پایان این تحریر این سوال و جواب هم پیش آید:

چرا شاهنشاه ایران به آمریکا اعتماد کرد به افرادی که لیاقت نداشتند اعتماد کرد؟

اعتماد، خصلت آدمی است و انسان در حالت اجتماعی و سیاسی ناگزیر از اعتماد است در داستانهای قرآنی خداهم از اعتماد نادرست اظهار پیشیمانی کرده است، منتها انسان موقعی به نادرستی اعتمادش پی میبرد که کار از کار گذشته است. در دنیای سیاست و منافع ملی نمیتوان مبنای کار را بر خصلت اعتماد گذاشت، اصل باید بر عدم اعتماد و وسواس در اعتماد باشد گفته اند که < انسان گرگ است برای انسان > اگر این قاعده در انسانیت با تردید همراه باشد در جهان سیاست برستی که صادق است و کشورهای بزرگ و توانا گرگند برای دریدن کشورهای ناتوان به گرگ باید باسگان وفادار و چوبدست آماده نزدیک شد و اگر راه گرگ به گله باز شد فنای گله حتمی است.

گرگ بر گله کجا رحم آورد تا اگر فرصت کند آنرا خورد